



بسم الله الرحمن الرحيم

## خلاصه مباحث گذشته

علمی که تعلم آن برای دیگران واجب بود را بحث کردیم که آیا تعلیم آن بر عالم به آن علم، لازم است یا لازم نیست؟

سه دلیل کلی آوردیم:

۱- مقدمه واجب است؛

۲- عون بر یر و تقوی است؛

۳- حسن تهیه مقدمات اطاعت است.

این سه دلیل کلی را بحث کردیم که بیش از استحباب افاده نمی‌کرد؛ بعد وارد روایات شدیم که به دو مناسبت روایات باب شانزده ابواب امر به معروف و نهی از منکر را بحث کرده بودیم، یکبار به مناسبت تعلیم علوم محرم، یکبار به مناسبت تعلیم علوم واجب و مستحب، این روایات هم افاده استحباب می‌کند و مستحسن است که علوم خیر که اعم از واجب و مستحب است را انسان تعلیم بدهد و به دیگران بیاموزد. در این باب پنج و شش روایت بود و فکر می‌کنم بحثی راجع به این‌ها باقی نمانده باشد.

سؤال:...

جواب: به لحاظ سندی بحث‌هایی داشتم ان‌شاءالله به مناسبتی عرض خواهم کرد که ما قاعده تسامح در ادله سنن را مثل خیلی از محققین متأخر قبول نداریم، اما یک قاعده دیگر داریم که بر اساس آن در جاهایی که بحث‌های استحبابی و این‌ها باشد، یک مقدار دست بازتر می‌شود نه از باب آن قاعده،  
تابه حال ۴-۵ دلیل و روایاتی که بررسی کردیم همه می‌رساند که علمی که خیر است، اعم از واجب یا مستحب، تعلیم آن وجوب ندارد، ولی استحباب شرعی دارد. در ادامه ادله روایات دیگری داریم که عرض می‌کنم.



## ادامه ادله نقلی

کتاب علم و حکمت آقای ری شهری ادامه بحث میزان الحکمه است و عنوان آن دو کتاب است - که هر دو برای کارهای شما لازم است - از این مجموعه، یکی العلم و الحکمه فی الکتاب والسنته و یکی هم العقل والجهل است که مال دارالحديث است و زیر نظر آقای ری شهری است؛ از این دو کتاب در مباحث تعلیم و تعلم استفاده خواهیم کرد کتاب منیه المرید هم یکی از منابعی است که از آن استفاده می‌کنیم که اخیراً چاپ‌های خوبی هم دارد و باید آن را تهیه بکنید این کتاب گر چه خیلی کامل نیست، اما در مجموع نظم و نسخ نسبتاً مناسبی دارد.

سؤال:...

جواب: بله طرحی که دارند که میزان الحکمه یک دایره المعارف کلی است که تهیه شده است بخش‌هایی از آن را جدا کردند و مبسوط‌تر کرده‌اند مثلاً صلوات، حج، علم معرفت و همین‌طور خیلی از عناوین که یک مجموعه چند جلدی می‌شود، البته سند این روایات معمولاً ذکر نشده، ولی چون نظمی به کار داده، هر جایی که می‌شود به منابع اصلی مراجعه کرد و اسناد آن را پیدا کرد این کار را هم می‌کنیم.

روایات بحث وجوب یا استحباب تعلیم از صفحه ۳۰۵ شروع می‌شود، عنوانی که داده شده شبیه بحثی است که ما داریم. یک قسم در مورد تعلم بود، قسم ششم در مورد تعلیم است و در چهار فصل آمده است: وجوب تعلیم، فضل التعلیم، آداب التعلیم، آداب الجواب که ما هم در بحث حکم تعلیم بحث می‌کنیم. در فصل اول عنوان وجوب تعلیم به آن زده شده است، قطعاً منظور تعلیم جاهل نسبت به چیزی است که برای او واجب است چون کسی نمی‌گوید تعلیم هر چیزی واجب است بیشتر این روایات سندی ندارد، بعضی هم منابعی دارد که منابع سندی نیست، بعضی هم سند دارد.

## دسته اول: ادله مؤکد بر عنوان تعلیم

یک گروه با این مضمون است که خداوند از علما میثاق گرفته است که تعلیم بکنند و علم خود را به جاهلان بیاموزند. البته این‌ها از منابع دسته اول به آن شکل نیست، بعضی از منابع عامه هست که می‌خوانیم و راجع به سند باید جدا بحث بکنیم.



## روایت اول:

روایت اول که روایت ۱۲۲۰ هست از اعلام الدین نقل شده که پیامبر اکرم (ص) فرمودند: وَقَالَ ص «مَا أَخَذَ اللَّهُ الْمِيثَاقَ عَلَى الْخَلْقِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّىٰ أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ يَعْلَمُوا»<sup>۱</sup> خداوند میثاق نگرفت از انسانها که یاد بگیرند مگر اینکه قبل از آن از علما میثاق گرفته که «أَنْ يَعْلَمُوا» پس قبل از تعهدی که خداوند از متعلمان گرفته که «يَتَعَلَّمُوا» از علما عهدهی گرفته شده است که «أَنْ يَعْلَمُوا» این مبانی را بعد بحث می‌کنیم که حدود و دلالت آن خیلی بحث دارد.

## روایت دوم:

روایت دوم باز از پیغمبر اکرم (ص) است که از کتب عامه هست «لَا يَنْبَغِي الْعَالَمُ أَنْ يَسْكُتَ عَنْ عِلْمِهِ وَ لَا يَنْبَغِي لِلْجَاهِلِ أَنْ يَسْكُتَ عَنْ جَهْلِهِ...» و ذیل این فرمایش تمسک به قول خداوند کرده‌اند که فرمودند: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل/۴۳) آن وقت در روایات ما هم دارد که به جهال گفته شده «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» ولی لازمه آن این است که بر اهل ذکر هم لازم باشد که «يعلموا».

## روایت سوم:

در روایت دیگر که در نهج البلاغه و غرر هم هست این است که امیرالمؤمنین فرمودند: «مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْجُهَّالِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّىٰ أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ يَعْلَمُوا»<sup>۲</sup> که از ایشان عهد و میثاق گرفته که یاد بدهد.

۱ - أعلام الدین فی صفات المؤمنین، ص: ۸۰.

۲ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۷۸.



## روایت چهارم:

باز از امیرالمؤمنین است که از امالی مفید نقل شده است «مَا أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقًا مِنْ أَهْلِ الْجَهْلِ بِطَلَبِ تَبْيَانِ الْعِلْمِ حَتَّى أَخَذَ مِيثَاقًا مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ بَبَيَانِ الْعِلْمِ لِلْجُهَّالِ لِأَنَّ الْعِلْمَ كَانَ قَبْلَ الْجَهْلِ»<sup>۳</sup> اول از اهل علم میثاق گرفته شده است که آموزش بدهند و جاهلان میثاق گرفته شده که فرا بگیرند.

## روایت پنجم:

عبارت بعدی از کافی نقل شده که امام صادق (ع) فرمودند: «قَرَأْتُ فِي كِتَابِ عَلِيِّ عٍ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الْجُهَّالِ عَهْدًا بِطَلَبِ الْعِلْمِ حَتَّى أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْدًا بِبَدْلِ الْعِلْمِ لِلْجُهَّالِ لِأَنَّ الْعِلْمَ كَانَ قَبْلَ الْجَهْلِ»<sup>۴</sup> این یک دسته از روایات با این مضمون است که عهدی از جاهلان گرفته شده تا یاد بگیرند، مسبوق به یک عهد و میثاقی است که از علما گرفته شده است تا یاد بدهند که ممکن است بگوییم ظهور در این دارد که تعلیم بر علما واجب است، البته در دایره‌ای که تعلم بر دیگران واجب است، تعلیم بر این‌ها واجب است؛ یعنی برای فراگیری جاهلان خدا بر علما واجب کرده که یاد بدهند.

## دسته دوم: ادله دال بر حرمت کتمان علم

دسته دیگر روایاتی است که کتمان علم را منع کرده است که در باب بعدی صفحه ۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸ است. عنوان باب حرمت کتمان العلم که به این عنوان در کتاب‌های روایی دیگر هم آمده است، هم در روایات عامه، هم خاصه، هم شیعه، هم سنی آمده و قبل از آن در آیات قرآن آمده است و لحن این گروه از روایات حرمت کتمان علم است. روایات دسته اول لحن اثباتی داشت که «أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ يُعَلِّمُوا» بر آن‌ها تکلیف کرده که آموزش بدهند اما این‌ها نسبت به کتمان علم، لحن نفی‌ای دارد و می‌گوید عالم نباید علم خود را مکتوم بکند، به این معنا که باید نشر و تعلیم بدهد.

<sup>۳</sup> - الأمالی (للمفید)، النص، ص: ۶۶.

<sup>۴</sup> - الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص: ۴۱.



این هم دسته دیگری از آیات و روایات است که اینجا چند تا از آیات را هم آورده است:

### آیه اول:

در سوره بقره که «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَا يَكْفُرُ عَنْهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاغِبُونَ إِلَى النَّارِ» را کتمان می‌کنند، علمی را که از خدا گرفته‌اند و علوم وحیی را کتمان می‌کنند و «ما یأکلون فی بُطونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَا يَكْفُرُ عَنْهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاغِبُونَ إِلَى النَّارِ» این هم راجع به علمایی است که برای متاع دنیا علم خود را مخفی می‌کنند و «ما أنزل الله» را اعلام نمی‌کنند.

### آیه دوم:

در آیه دیگر در سوره بقره آمده که «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» (بقره/۱۵۹).

### آیه سوم:

در سوره آل عمران آیه ۱۸۷ آمده که «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ» (آل عمران/۱۸۷) فانبذوه برائته مربوط به علمای یهود است که خدا میثاق گرفت که علوم را برای مردم تبیین بکنید و کتمان نکنید و آن‌ها کتمان کردند که در ۲-۳ آیه آمده است.

### روایت اول:

روایاتی هم که این مضمون در آن آمده است، معمولاً چند تا از منابع عامه است، پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «ما آتی الله عز و جل عالماً علماً الا اخذ علی الميثاق ان لا یکتّموا احدا» آنجا داشت که «ان یعلمه» اینجا دارد که «ان لا یکتّموا» خداوند از علما عهد گرفته که «لا یکتّموا احدا» روایت دیگری دارد «من کتم علماً لما ینفع الله به فی امر الناس امر الدین الجمه الله یوم القیامه بلجام من النار» کسی که چیزی را که در امر دین به نفع مردم است کتمان بکند «أَلْجَمَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِلِجَامٍ مِنَ النَّارِ»



## روایت دوم:

روایت دیگری داریم که «أَيُّمَا رَجُلٍ آتَاهُ اللَّهُ عِلْمًا فَكَتَمَهُ وَهُوَ يَعْلَمُهُ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلْجَمًا بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ»<sup>۵</sup> که از منابع عامی نقل شده است.

## روایت سوم:

روایات بعدی «مَنْ عَلِمَ عِلْمًا وَكَتَمَهُ أَجْمَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِلِجَامٍ مِنَ النَّارِ»<sup>۶</sup> تعابیر دیگر مثل «الْعِلْمُ لَا يَحِلُّ مَنَعُهُ»<sup>۷</sup>

## روایت چهارم:

«فَمَنْ كَتَمَ الْحَدِيثَ فَقَدْ كَتَمَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ»

## روایت پنجم:

یا «مَثَلُ الَّذِي يَتَعَلَّمُ الْعِلْمَ ثُمَّ لَا يُحَدِّثُ بِهِ كَمَثَلِ الَّذِي يَكْنِزُ الْكَنْزَ فَلَا يُنْفِقُ مِنْهُ»<sup>۸</sup> «مَنْ كَتَمَ عِلْمًا فَكَأَنَّهُ جَاهِلٌ»<sup>۹</sup> این‌ها روایاتی است که به عنوان حرمت کتمان علم آمده است.

## جمع بندی

در گروه اول تأکید بر عنوان تعلیم بود که می‌گفت میثاق علما این است که تعلیم بدهند، دومی حرمت کتمان علم بود.

<sup>۵</sup> - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۶۸.

<sup>۶</sup> - نهج الحق و كشف الصدق، ص: ۳۷.

<sup>۷</sup> - نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله)، ص: ۵۸۲.

<sup>۸</sup> - نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله)، ص: ۷۱۷.

<sup>۹</sup> - تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۴۴.



## دسته سوم: ادله مؤکد بر نشر علم

این دسته روایاتی است که در مورد نشر علم آمده و تأکیدی دارد بر ثوابهایی که برای نشر علم ذکر شده است؛ مثلاً: «بَدَلُ الْعِلْمِ زَكَاةُ الْعِلْمِ»<sup>۱۰</sup> «زَكَاةُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ»<sup>۱۱</sup> که در غرر آمده است، «زَكَاةُ الْعِلْمِ أَنْ تُعَلِّمَهُ عِبَادَ اللَّهِ»<sup>۱۲</sup> «إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةً وَ زَكَاةُ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلِّمَهُ أَهْلَهُ»<sup>۱۳</sup> «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» در روایت آمده است که یکی از مصدق آن این است که «مِمَّا عَلَّمْنَاهُمْ يَبُثُون»<sup>۱۴</sup>

## بررسی روایات

این هم روایاتی است که با مضامین متعددی تأکید کرده بر اینکه عالم باید نشر و تعلیم بدهد. این ۲-۳ گروه از روایات دیگری است که در باب تعلیم آمده است و چند بحث مهم در سند و دلالت اینها هست که سند آن یا از کتب عامه هست یا در کتابهای خود ما سند تامی ندارد البته احتمالاً بعضی سند تام داشته باشد و فرصت نیست هر یک از اینها را در منابع اصلی پیدا بکنیم. آنهایی که در کافی آمده است اگر به منابع اصلی مراجعه بکنید ممکن است بعضی از سندها را پیدا بکنید و ممکن است بعضی درست باشند.

سؤال...؟

جواب: باید سند را بررسی بکنیم ما با استناد به اینها می‌خواهیم حکم الهی را بیان بکنیم در این هیچ بحثی نیست. یک وقتی کسی کتاب اخلاقی را می‌نویسد که مضمون آن درست است، مثلاً عقل هم این را می‌پسندد و برای ترغیب و تشویق نقل می‌کنیم مثل منبری که کسی می‌رود ولی فرض این است که در مباحث ما نگاه ما، نگاه فقهی است یعنی واقعاً می‌خواهیم بگوییم که این تعلیم یا تعلم واجب یا مستحب است و به عنوان یک حکم می‌خواهیم این

<sup>۱۰</sup> - تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۴۴.

<sup>۱۱</sup> - عیون الحکم و المواعظ (لللیثی)، ص: ۲۷۶.

<sup>۱۲</sup> - الکافی (ط - دارالحدیث)، ج ۱، ص: ۱۰۱.

<sup>۱۳</sup> - تحف العقول، النص، ص: ۳۶۴.

<sup>۱۴</sup> - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۴، ص: ۱۸.



را ارائه بدهیم که نتیجه آن عقاب و ثواب است و می‌خواهیم اسناد به شرع بدهیم، بگوییم شارع این حکم را بیان کرده است، اسناد به شرع دادن یک حکم است و اگر حجتی بر این اسناد وجود نداشته باشد، افتراء علی الله است. باید به لحاظ عقلانی بر این اسناد حجتی داشته باشیم. کار ما در فقه التربیه این است نه به عنوان اینکه رجائاً برای تشویق و ترغیب به یک چیزی که علی‌القاعده درست است روایتی نقل بکنیم و لذا باید به یک پایگاه و جایگاه سندی مطمئن شویم.

سؤال:...

جواب: در مستحبات است همان‌جایی که می‌خواهد حکم مستحبی بدهید مسائل فقهی هم هست فرقی نمی‌کند.

## نکته اول: قاعده تسامح در ادله سنن

این نوع روایات از این جهت است که ما بحث‌های سندی را مهم می‌دانیم، در روایات بحث قبلی سند تک‌تک روایات را بررسی کردیم و گفتیم بعضی درست است و بعضی درست نیست و با دقت رجالی و فقهی بحث می‌کردیم، آینده هم باید همین‌طور باشد.

نکته‌ای هست که در مواردی که به صورت ویژه نمی‌توانیم به یک سند معتبری درباره یک حدیث برسیم باید به یکی از این دو قاعده‌ای که عرض می‌کنم تشبث بکنیم:

قاعده اولی همان قاعده تسامح در ادله سنن است، یعنی کسی از روایاتی که در بحث آن قاعده وارد شده است - که در وسائل و این‌ها ملاحظه کردید - استفاده بکند که در ادله سنن در مستحبات و مکروهات لازم نیست که روایات سند معتبری داشته باشد، همین‌که روایتی نقل شده برای ما حجت است، این یک راه است که در بحث تسامح در ادله سنن می‌توانید ببینید و روایاتی که در آنجا آمده و ۵-۶ احتمال در باب آن داده شده است. گروهی از قداما از آن روایات استفاده می‌کردند که در سنن، مستحبات و مکروهات نه در واجب و حرام می‌شود به روایات ضعیف هم عمل کرد و در واقع در سنن دایره حجیت خیلی وسیع‌تر است، ولو احراز وثاقت راوی هم نشود همین‌که نقلی از ائمه یا پیامبر اکرم آمده کافی است که مستند ما قرار بگیرد و حجیت دارد.

سؤال:...





جواب: خودشان گفته‌اند می‌شود به این اعتماد کرد، الاصول و قاعده اولیه این است که حجیت ندارد، ولی از آن روایات گروهی استفاده کردند که حجیت این اخبار در سنن تابع احراز وثاقت نیست، لازم نیست خبر ثقه باشد، ثقه هم نبود، می‌شود به آن اعتماد کرد.

## استثنائات قاعده

۱- استثنای اول به قاعده این است که اصل عدم حجیت است؛ این یک قاعده است که در سنن و در خیلی جاها که می‌خواهیم حکم واجب یا حرامی اثبات بکنیم نفوذ ندارد.

۲- اصل قاعده همان‌طور که غالب محققین فرموده‌اند درست نیست، چون روایاتی که آمده که «مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنْ الْخَيْرِ فَعَمِلَ بِهِ كَأَن لَّهُ [أَجْرًا] ذَلِكَ»<sup>۱۵</sup> آن نمی‌خواهد برای اخبار ضعیف جعل حجیت بکند، بلکه او می‌گوید اگر کسی از روی اشتباهی یا رجائاً از چیزی که ضعیف است به او خبری رسید و عمل کرد، خداوند تفضلاً به او ثواب می‌دهد نه اینکه از قبل اگر می‌دانست این روایت ضعیف است. این ادله می‌گوید که این برای او حجت است. این دلالت را از روایات به دست نیاوردیم و معمول محققین هم در دوره‌های متأخر از روایات من بلغ استفاده حجیت اخبار ضعیف نمی‌کنند، می‌گویند آن وعده ثوابی است برای کسی که رجائاً به یک خبری ولو ضعیف عمل کرده است.

در جامعه متعبد طوری است که می‌گوید من نمی‌گویم این را پیامبر فرموده یا حکم خداست ولی به رجاء ثواب این دعا یا نماز مستحبی را هم می‌خوانم و خدا به آن ثواب می‌دهد. این یک راه است برای اینکه روایاتی که نمی‌توانیم برای آن سند پیدا بکنیم از طریق قاعده تسامح در ادله سنن و روایات «من بلغ» به آن تمسک بکنیم.

## خلاصه اینکه:

به دو دلیل این راه را قبول نداریم:

اولاً: فقط مخصوص مستحبات است و در خیلی جاها که بحث‌های واجب و حرام می‌کنیم کاربرد ندارد.

<sup>۱۵</sup> - وسائل الشیعة، ج ۱، ص: ۸۲.



ثانیاً: در بحث مستحبات هم هیچ دلالتی بر حجیت اخبار ضعاف از این روایات برداشت نمی‌شود و لذا طبق اینکه محققین می‌گویند این را قبول نداریم و کنار می‌رود.

## نکته دوم: روایات متعدد مستفیضه در احکام غیر الزامی

ممکن است قاعده دیگری را در مباحثی ببینیم که گاهی یک مضمونی در روایات متعدد آمده که متواتر نیست ولی نوعی استفاضه دارد مثلاً از ۵-۶ طریق ۷-۸ نوع کتاب یک مضمونی در تعدادی از روایات وارد شده که مضمون الزامی نیست و موضوع آن از مضامینی نیست که محل اختلاف مثلاً مسلمان‌ها و یهود باشد یا محل اختلاف بین شیعه و سنی باشد، مضمونی هم که تناسبی با احکام عقلی نداشته باشد و در موضع اتهامی به لحاظ عقلی باشد، نیست ما با این قیود می‌گوییم اگر مضمونی در چند حدیث و منبع وارد شد به‌ویژه به صورت مشترک شیعه و سنی آن را نقل کردند؛ پس در چند حدیث آمده است و این مضمون در مظان اختلافات اعتقادی و مذهبی میان مثلاً مسلمان‌ها و غیرمسلمان‌ها و یا میان طوایف اسلامی هم نیست و با عقل سلیم ناسازگاری ندارد با قواعد کلی کتاب و سنت هم ناسازگاری ندارد، بلکه گاهی یک نوع تلائم و توافق هم دارد؛ مثل کتمان علم که آیات قرآن هم بر این مضمون بود و ادامه آن هم در روایات هست، این یعنی در آن چارچوب بینش است که ما از کتاب و سنت گرفتیم این در همان چارچوب قرار می‌گیرد ناسازگار نیست، بلکه در همان چارچوب قرار می‌گیرد و سازگاری دارد یعنی اگر این‌طور باشد آن وقت این قاعده را مستحکم‌تر می‌کند بلکه با قواعد کلی کتاب و سنت هم نوعی سازگاری دارد، در روایات متعدد هم این‌طور نیست که همه چند روایت به یک سند برسند و کسی که تضعیف شده و مورد اتهام است در همه این‌ها حضور داشته باشد و در روایات آن هم راویان مشترک و ضعیف و متهم قرار نگرفته باشند؛ مثلاً گاهی بیست حدیث درباره یک موضوعی آمده که از کتابهای متعدد نقل کرده‌اند، سندها مختلف است ولی آخر آن‌ها به یک یا دو نفری می‌رسد که در مظان اتهام هستند مثلاً در مذمت زراره روایاتی داریم وقتی جمعی از آن‌ها را کنار هم می‌گذاریم می‌بینیم همه به یکی دو نفری می‌رسد که در موضع اتهام هستند، بحث هم بحث زراره است با آن جایگاهی که جای اختلافی است و انسان نمی‌تواند اعتمادی بکند. موضوع و مضمون هم احکام غیر الزامی است.



ما به یک قاعده‌ای معتقدیم و حجیت آن را می‌پذیریم که در چارچوب احکام غیر الزامی که در احادیث متعدد و منابع متعدد آمده است، باشد، در مظان اختلافات اعتقادی و مذهبی نبوده و با قواعد عقلی و قواعد کلی کتاب و سنت سازگار باشد و آخر روایت به یک روای برنگردد که در آن هم آدم متهمی باشد، بلکه تعدد نقل‌ها هست بدون اینکه احراز شود که این‌ها به یک نقلی رسیده باشند که مثلاً آدم ضعیفی در آن هست.

## نظر استاد

این یک بحث اصولی است و در مباحث اصولی به این بحث نرسیدم، ولی در جاهای دیگر این را توضیح دادم که ما قاعده تسامح در ادله سنن را به استناد آن روایات و به آن معنا قبول نداریم اما این قاعده را به شکل دیگری با این تقریری که می‌گوییم قبول داریم، می‌گوییم در احکام غیر الزامی وقتی که یک موضوعی چند روایت دارد و ویژگی‌های ۶-۷ گانه را دارد، می‌گوییم عقلاً این خبر مستفیضی که این ویژگی‌ها را داشته باشد در سیره عقلاً حجیت آن از یک خبر واحدی که دارای روایت معتبر است، کمتر نیست؛ می‌گوییم در سیره عقلاً این حجیت دارد ولو در بین این‌ها یک روایت هم نیست که بگوییم سند همه افراد آن معتبر هستند، اما تعدد این‌ها با ویژگی‌هایی که ذکر کردیم از نظر عقلانی یک نوع حجیت دارد. در واقع حجیت خبر واحد اگر در سنن احکام غیر الزامی و با این ویژگی‌ها باشد حجیت و اعتبار آن را در سیره عقلاً کمتر از این نمی‌دانیم که در یک موضوع است. در یک موضوع مهمی ما با یک خبر ثقه اعتماد می‌کنیم و می‌پذیریم اگر اخبار از تعدادی منابع و نقل‌ها آمده باشد که احراز ضعف همه آن‌ها نشده باشد؛ یک وقتی چند سند دارد که در همه آن‌ها آدم‌های ضعیف قرار گرفته‌اند، ولی وقتی در چند سند هست و افرادی هم که مجهول هستند، تضعیف نشده‌اند. مضمون نیز، مضمون عجیب و غریبی نیست، مطابق با قواعد و چارچوب‌های کلی است می‌گوییم از مجموع روایات می‌توانیم قدر متیقن آن را بگیریم. البته نمی‌توانیم به ریزه‌کاری‌های هر روایتی مثلاً به واو و من و فاء هم تمسک بکنیم، بلکه اصل مضمون را به صورت فی‌الجمله می‌پذیریم بدون اینکه بتوانیم اطلاق بگیریم یا روی کلمات و جزئیات آن تکیه بکنیم و ظهورات ریز و جزئی را به حدیث نسبت بدهیم؛ اما به نظرمان اصل مضمون به این شکل می‌تواند اعتبار پیدا بکند. این یک قاعده‌ای است که می‌توانیم در فقه‌الترتیبیه در احکامی که غیر الزامی باشد روی آن بایستیم البته اگر کسی جرأت داشته باشد می‌تواند بگوید چنانچه این شاخص‌ها از یک قوت بالائی برخوردار بشوند ممکن است در جاهایی اطمینان در مورد یک



حکم الزامی هم پیدا بشود، اما یک مقدار دشوار است در غیر احکام الزامی اصولاً در نگاه عقلا این طور است که خود عقلا حجیت را درجه بندی می کنند وقتی که در یک امور خیلی مهم بیاید در حجیت اینجا سختگیری بیشتر می کنند، وقتی یک مقدار درجه امور پایین تر بیاید و علائم تأیید کننده هم جمع شود این تأثیر را دارد در اینکه ما حجیت را یک مقدار سهل تر بگیریم اصلاً عمده دلیل حجیت خبر واحد، خبر ثقه سیره عقلا و ارتکاز عقلا است ما می گوئیم در ارتکاز و سیره عقلا این نوع خبرها حجیت دارد حتی در مسائل عقلانی خودمان هم همین طور است وقتی یک مسئله از چند طریق نقل شود ولو اینکه من نمی توانم جداگانه روایات این نقلها را توثیق بکنم؛ اما تضعیف ندیدم، خبر هم خبر مهم الزامی خلاف عقل نیست، این طور نیست که عقل و اعتبار با آن مساعد نباشد وقتی که تعدد پیدا بکند عقلا می پذیرند ولو به حد تواتر نرسیده است، می گوئیم خبر مستفیض در یک دایره ای حجیت دارد، بین قدما هم گاهی می گویند این خبر مستفیض است، در متأخرین می گویند خبر مستفیض خبر واحد است، ما می گوئیم خبر مستفیض همان خبر واحد است ولی خبر واحدی که در حد استفاضه برسد با این شاخصهایی که در احکام غیر الزامی گفتیم، می گوئیم این قابل اعتماد و استناد و حجیت است.

سؤال: ...؟

جواب: آن که در اصول گفته شده است این به قرارداد ما است، دو اصطلاح وجود دارد، گاهی می گویند ما خبر واحد و متواتر داریم، متواتر خبری است که قطعی شود غیر از آن، همه را واحد می گیرند چون واحد که در اصول می گویند منظور یکی مقابل دو نیست، آنجا خبر واحد مقابل متواتر است، غیر متواتر واحد است؛ می گویند واحد یک وقتی مستفیض است یک وقتی غیر مستفیض است گاهی هم می گویند خبر واحد داریم و مستفیض و متواتر که مستفیض را جدا می کنیم این نوع تقسیم بندی که ما اصطلاح را واحد و متواتر می گوئیم واحد یعنی غیر متواتر و تقسیم به مستفیض و غیر مستفیض بکنیم یا اینکه بگوئیم خبر واحد داریم و مستفیض و متواتر که مستفیض یک حالت میانه دارد.

سؤال: ...؟

جواب: علوم تجربی وقتی می تواند جزء مؤیداتی باشد که درجه اطمینان بالا برود، این حرفی که می زنم حرف تازه ای است و در اصول به آن معنا نیست اما در بین متقدمین ما این حرف خیلی غریب نیست، یعنی وقتی گفته می شود که هذا خبر مستفیض و یک اعتمادی به آن می کند در واقع می داند این متواتر نیست، قطعی در کار نیست



ولی به صرف استفاضه می‌شود به نوعی به آن اعتماد کرد ما در واقع یک نوع خیر مستفیضی با این ویژگی‌ها - آن هم جرأت این را نداریم که بگوییم در همه احکام این‌طور است - در غیر الزامی‌ها قبول داریم و در اصول هم می‌گوییم قاعده تسامح در ادله سنن اگر به معنایی باشد که از روایات من بلغ بخواهد استفاده بشود، آن هم مطلق خبر ضعیف ولو یکی باشد و به آن شکل بخواهد بگیرد، قبول نداریم اخبار من بلغ هم دلالت بر این نمی‌کند اما یک نوع تسامح در ادله سنن در اخبار مستفیض با این مشخصات و مؤلفات این را پذیرفتیم.

سؤال:...

جواب: می‌گوییم به دلیل آن می‌شود تمسک کرد، حجت است یعنی در سیره عقلا این اعتبار دارد در وجوب این جرأت را نداریم که بگوییم اگر جایی در حد یک حکم الزامی باشد می‌توانیم استفاده نکنیم نه وجوب و حرمت و به اطلاق آن هم نمی‌توانیم تمسک بکنیم، چون جداگانه نمی‌توانیم بگوییم لفظ هیچ‌کدام از این‌ها همانی است که وارد شده است، مضمون مشترک است؛ مثلاً در خبر متواتر معنوی هم همین‌طور است، اگر تواتر لفظی داشته باشد به خود لفظ و اطلاق آن هم می‌شود تمسک کرد ولی اگر تواتر معنوی باشد فقط می‌توانیم روی مضمون مشترک استشهاد و تکیه بکنیم، اینجا هم در حد تواتر معنوی و اجمالی می‌شود قدر متیقن را تمسک کرد. ما در خصوص این ۳-۴ گروه روایاتی که داریم، می‌گوییم بعضی ظهور در وجوب دارد، بعضی ظهور در حرمت کتمان دارد، بعضی هم ظهور در استحباب نشر علم دارد، مثل طایفه آخری که می‌گوید «زَكَاةُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ» یا «زَكَاةُ الْعِلْمِ أَنْ يَعْلَمَهُ أَهْلُهُ» ظهور این‌ها استحباب است.

سؤال:...

جواب: نه زکات واجب را نمی‌رساند. لحن، لحن استجابی و ترغیبی دارد نه اینکه الزامی در این باشد، بعضی از این‌ها لحن الزامی دارد ولی بعضی در حد ترغیبات کلی است. تأکید بر یک امر مستحسنی دارد و حکم آن را به این سرایت می‌دهد نه اینکه احکام زکات را اینجا بیاورد نمی‌شود این برداشت را از آن کرد. برای تأکید است می‌خواهد امر مستحبی را تأکید بکند زکات در مستحبات به کار رفته است و لذا نمی‌شود بگوییم حتماً منظور آن زکات است.



مثلاً دارد «أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ أَنْ يَتَعَلَّمَ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ عِلْمًا ثُمَّ يَعْلَمَهُ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ»<sup>۱۶</sup> اینکه افضل الصدقه است ظهور در استحباب دارد. «مِنَ الصَّدَقَةِ أَنْ يَتَعَلَّمَ الرَّجُلُ الْعِلْمَ وَ يَعْلَمَهُ النَّاسَ»<sup>۱۷</sup> در بعضی از این‌ها جهت وجوبی در ظهور اولیه هست. این یک قاعده است که در این نوع مضامین می‌توانیم آن را بپذیریم در حدی فی الجملة نسبت به آن‌هایی که مضمون استحبابی دارند اثبات یک استحباب می‌کند اما آن‌هایی که مضمون وجوب یا حرمت دارند با این قاعده نمی‌توانیم به آن تمسک بکنیم.

### جمع‌بندی بحث

اگر این قاعده را بپذیریم اصل رجحان و استحباب تعلیم علوم خیر و علمی که فراگیری آن برای دیگران واجب یا مستحب است استحباب تعلیم با استناد به روایات متعددی که ظهور در رجحان و استحباب دارد و در سند آن هم خیلی لازم نیست ریز شویم و ببینیم چه خبر است، با همین قاعده تقریباً می‌شود این را پذیرفت چون این شواهد در آن جمع است و مشکلی ندارد و گروهی از این روایات نتیجه‌ای می‌دهد که ما از روایات قبلی هم آن نتیجه را گرفتیم. همه ۳-۴ دلیل قبلی ما را به یک استحباب می‌رساند. مضمون تعدادی از این روایات استحبابی است و روایات متعدد وارد شده است و آن مواد اتهامی که ممکن بود از این نواحی بر آن بشود نیست و لذا می‌شود به آن اعتماد کرد. گرچه اینجا ما الان نیاز به این هم نداریم برای اینکه قبلاً روایت معتبر هم داشتیم و اگر دقتی بکنیم ممکن است روایات معتبر پیدا بکنیم؛ اما روایاتی که لحن وجوب یا حرمت دارد، آن‌که می‌گوید خداوند میثاق گرفته که علماء علم خود را به دیگران بیاموزند یا کتمان نکند؛ این تعابیر، تعابیر الزامی است و بر کتمان وعده عذاب داده شده است.

این مضامین چون به صورت فی الجملة در خود قرآن هم هست باید بپذیریم اما اینکه مطلقاً اینجا درست بشود و به اطلاق آن تمسک بکنیم باید سندها را ببینیم چون آنچه در آیات قرآن آمده است «يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ» (بقره/۱۷۴) و «يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى» (بقره/۱۵۹) است اگر بگوییم «ما أَنْزَلَ اللَّهُ» شامل

<sup>۱۶</sup> - نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله)، ص: ۲۳۰.

<sup>۱۷</sup> - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۲۴.



همه چیزهایی می‌شود که مستقیم در قرآن و کتب آسمانی یا در احادیث و روایات آمده است اگر این باشد در واقع علوم دینی می‌شود که بعید نیست که الغاء خصوصیت بکنیم و بگوییم شمول دارد ولو نتوانیم سند معتبری برای بعضی از روایات پیدا بکنیم ولی آیات قرآنی دارد که عالم نباید کتمان «ما أَنْزَلَ اللَّهُ» بکند، مقصود از «ما أَنْزَلَ اللَّهُ» هم خصوص این آیه یا آن آیه یا آیات مقابل روایات نیست، این‌ها همه «ما أَنْزَلَ اللَّهُ» است.

سؤال:...

جواب: بله علوم دینی است منتهی تا به حال دلیلی پیدا نکردیم که تعلیم آن واجب است تا به حال هر چه دلیل آوردیم از آن وجوب استفاده نکردیم.

بنابراین دسته‌ای که روایات استحباب بود قبول داریم ببینیم که الزامی در اینجا هست یا نیست ولو اینکه در بین روایاتی که این دو تا مضمون را دارد، «ما اخذ الله على العلماء ان يعلم الناس» یا «اخذ عليهم ان لا يكتُمونه» معلوم نیست یک روایت سند معتبری داشته باشد. می‌گوییم لازم نیست در این دو مضمون خیلی در روایات دقیق بشویم برای اینکه تقریباً عدم کتمان در خود آیات آمده است و با «ما أَنْزَلَ اللَّهُ» این‌ها را تقویت می‌کنیم «ما أَنْزَلَ اللَّهُ» مطلق است و مسائل دینی است محدوده این‌ها علوم دینی هستند که یکی از این دو وجه را داشته باشند:

- یا علوم دینی که مورد نیاز کسانی است که به آن‌ها مراجعه می‌کنند و باید به آن‌ها بیاموزند یعنی نیاز افراد است؛

- یا اینکه اگر نیاز افراد هم نیست ابلاغ این‌ها به عنوان دین باید انجام بگیرد که چیزی از دین مخفی نماند ولو اینکه ممکن است این آیه یا آن آیه با عمل این شخص ارتباطی نداشته باشد ولی چیزی است که خدا به دست علما داده و باید دین را نگه دارند. این دو خیلی فرق می‌کند باید به این آیه توجه بفرمایید که علوم غیردینی را نمی‌گویند و منظور علمی است که در حوزه دین و شریعت قرار بگیرد چه اعتقادات چه اخلاقیات و چه فقهیات و احکام باشد.

سؤال:...

جواب: «ما أَنْزَلَ اللَّهُ» چیزی است که از ناحیه خدا نازل شده و به عنوان تشریح در آیات و روایات آمده است لازم نیست احکام باشد چون موضوع آن «ما أَنْزَلَ اللَّهُ» است.

سؤال:...

جواب: نه همان عالما ۷-۸ قرن تأکید کردند و همه علوم بشر را در دنیای اسلامی جمع کردند آن عامل این نیست و این تأکید و ترغیبی هم که در اسلام است اعتقاد من این است که اسلام ترغیب به علم بما هوهو به طور کلی ندارد. ما آن را نفی کردیم مثلاً گفتیم انصراف به علمی دارد که دینی است یا جهت گیری دینی دارد، بما هوهو را نفی کردیم - مفصل در چندین جلسه بحث کردیم و نوشته های آن هم هست - و این عامل آن نیست، اسلام می گوید به این ها جهت دینی بدهید وقتی که جهت دینی پیدا بکند طبعاً رجحان پیدا می کند. من معتقد هستم در آن ها اطلاقی که استحباب اولیه را برای هر علمی ثابت می کند، نداریم. گفتیم همه انصراف دارد، قرائن را ذکر کردیم علوم دیگر وقتی که جهت گیری دینی یا عناوین ثانوی پیدا بکند که غالباً هم عنوان های ثانوی دارد آن وقت مورد تأکید بسیار اسلام هم قرار می گیرد و همان کافی است برای اینکه اسلام آن ها را رواج بدهد، تجربه جهان اسلام هم همین بود و عوامل دیگری مانع از آن شد. این عناوینی که خدا عهد گرفته که علماء علم خود را منتشر بکنند و به دیگران بیاموزند یا کتمان نکنند قرائنی دارد که منظور علوم دینی و علوم الهی است البته فقط فقه و احکام نیست همه «ما أنزلَ اللهُ» است که در حوزه دین قرار می گیرد.

روایاتی که استحباب و زکات العلم را می رساند گفتیم یک استحباب کلی راجع به تعلیم علوم واجب و مستحب می رساند قبلاً هم دلیل داشتیم؛ اما روایاتی که می خواهد وجوب نشر یا حرمت کتمان را برساند این سند هم خیلی مهم نیست برای اینکه در خود قرآن ریشه دارد چیزی که در قرآن هست مدلول آن در حوزه «ما أنزلَ اللهُ» است با الغاء خصوصیت از قرآن و روایات همه چیزهایی که در شریعت قرار می گیرد را شامل می شود و این وجوب دارد که علماء این ها را به دیگران یاد بدهند، منتهی این دو قسم است:

- یک قسم آنجایی است که کسانی نیاز به این ها دارند که باید یاد بدهند؛
  - جهت گیری دیگر این است که کلیت دین در جامعه پخش بشود و چیزی مکتوم نماند، دین شناخته شود.
- این آیه هردوی این ها را می گوید یعنی یک نگاه کلی دارد که همه «ما أنزلَ اللهُ» را باید آموزش بدهند که مخفی نماند،
- یک بحث این است که نیازهای کلی مخفی نماند؛
  - دومی این است که به صورت موردی نیاز افراد را باید برآورده بکنند؛ این منظور است یا اولی منظور است؟





این یک سؤال جدی است که در مثل این آیات و روایات هم چون منطبق بر این آیات است همین مضمون را دارد و می‌گوید علوم شما باید دینی را آموزش بدهید؛ منتهی این آموزش دادن شما آموزش برای این است که مورد به مورد وقتی که نیاز به عمل دارد باید آموزش بدهید یا اینکه نه این آموزش شما برای این است که این کلیت دین مخفی نماند، مکتوم نماند در جامعه مورد شناخت قرار بگیرد؟ یکی از این‌ها را می‌گوید یا هر دوی این‌ها را در برمی‌گیرد؟ این سؤالی است که در این روایت آمده که باید دقتی بکنید در این مجموعه روایات آن‌هایی که به اصول کافی ارجاع داده شده که ۴-۵ تا بیشتر نیست ملاحظه بکنید ببینید می‌شود سندی برای آن پیدا کرد یا نه یکی هم روی این سؤال که معطوف به مورد و عمل است یا معطوف به یک قاعده کلی و کلان قضیه است که نباید دین مخفی بشود بلکه باید نشر پیدا بکند و کلیت دین برای جامعه تبیین شود.

در خود قرآن آمده که کتمان علم حرام است منتهی وجوب آن، وجوب عینی و کفایی است، ناظر به مواردی است که کسی نیاز دارد یا ناظر به کلیت شریعت و «ما أنزل الله» است؟ ۳-۴ سؤال جدی در تفسیر این وجود دارد علاوه بر اینکه ممکن است همین مضمون‌ها در بعضی از روایات سند معتبری داشته باشد که برای اطلاق گیری یا جزئیات آن، سند معتبر می‌تواند به کمک بیاید. این دو کار را ان شاء الله باید انجام بدهیم و جلسه بعد به آن بپردازیم.

سؤال:...

جواب: نه در بحث‌های جدید روی قواعدی که در رجال امروز داریم بحث حسن و سیئه خیلی مهم نیست، همان ثقة و عدم ثقة، این که امامی است، غیر امامی است، عادل به آن معناست یا نیست، این‌ها نیست مهم این است که این روایت کسانی باشند که در منابع روایی گفته شوند ثقة است یا اگر ثقة بودن آن احراز نشد ضعیف می‌شود، روال فعلی این است که بحث‌های خوبی دارد و کار درایه‌ای خوبی است که آدم بفهمد روایت این همه عادل هستند، امامی هستند یا نیستند، اما اینکه نیاز اولیه ما را برآورده می‌کند این است که ثقة است یا ثقة نیستند.

والسلام، «وصل الله علی محمد و آله الاطهار»